

شب عاشقان بیدل ...

«شب یلدا»

● جواد طوسی

حسابه می‌توان این نوع نگاه هنرمند معاصر و خلوت کردن با خودش را تعمیم داد و به یک تحلیل اجتماعی / سیاسی رسید.

اما این حال ناخوش و بی‌خس ترکیب شده برای پوراحمد، یک توفیق اجباری نیز بوده و او موفق شده که بهترین فیلمش را بسازد. شب یلدا از جهت کار در یک لوکیشن ثابت و اختصاص بخش قابل توجهی از فیلم به یک بازیگر، نه تنها در کارنامه فیلمسازی پوراحمد، بلکه در سینمای ایران، یک تجربه موفقیت‌آمیز است. ظاهراً طرح کلی فیلم بر این اساس بنا شده که «امن حال و روز درست و حسابی ندارم و می‌خواهم چند صیاحی دور از دنیا و مافیها، با خودم خلوت کنم». پوراحمد با چنین دستمایه‌ای، انسان پریشان احوال و شکست‌خورده‌اش را تنها در فصل افتتاحیه از خانه بیرون می‌آورد تا عشق قدیمی و از دست‌رفته‌اش را بذرقه کند. بسنه شدن دفتر این عشق را در همان فصل فرودگاه، با سرناسن خاص پوراحمدی، می‌توان حدس زد. ما حامد را در صالون فرودگاه، در فاصله‌ای دور از همسرش مهناز و دخترش نازی می‌بینیم. در واقع، حامد (همراه با ما) در یک

نام فیلم: شب یلدا

نویسنده و کارگردان: کیومرث پوراحمد

بازیگران: محمدرضا فروتن و ...

حامد احمدزاده، مهندس پرواز اخراجی، همسرش مهناز و دخترش نازی که قصد ترک ایران و پناهنده‌شدن را دارند، تا فرودگاه بذرقه می‌کند و با آنتونه زیاده، به خانه بازمی‌گردد. او در عالم نهای، سرش را با دیدن فیلم‌های ویدئویی همسر و دخترش گرم می‌کند و به مرور خاطرات خوش گذشته می‌پردازد. حامد در تماس‌های تلفنی با همسر و دخترش، متوجه می‌شود که آنها در اردوگاه پناهندگان در شرایط سختی بسر می‌برند ولی همسرش همچنان اصرار بر اقامت در آن‌جا دارد. چندی بعد، وکالت‌نامه درخواست مطلق مهناز به دست حامد می‌رسد و او در وضعیتی به‌هم ریخته و پریشان، با زنی به نام پریا که هزارگانی با یکدیگر تماس تلفنی دارند، درد دل می‌کند. دیری نمی‌گذرد که حامد از طریق خواهر و دایی‌اش مطلع می‌شود که حال مادرش وخیم است. در شرایطی که او آماده رفتن به بالین مادرش در شهرستان است، پریا با یک دسته گل به نزدش می‌آید. حامد کلید خانه را به وی می‌دهد و می‌رود. خانه غبارگرفته، با ورود پریا چهره دیگری پیدا می‌کند.

شب عاشقان بیدل، چه شب دراز باشد

سینمای «حدیث نفس» در شرایطی ناسازگار و تحمل‌ناپذیر و در دوران با به سن گذاشتن هنرمند، شکل می‌یابد. بازناب تصویری این نوع سینما، بستگی به شرایط روحی و حس و حال و دغدغه‌های اجتماعی، سیاسی، فلسفی و میزان گذشته بازی فیلمساز دارد. بنابراین می‌بینیم که حدیث نفس مسعود کیمیایی در ردبای گرگ یا حدیث نفس داریوش مهرجویی در درخت گلابی و کیومرث پوراحمد در شب یلدا تفاوت اساسی دارد.

در شرایط خاص این دوران، همین بس که فیلمسازی ما ذهن و نگاه متنوع پوراحمد را هم متمایل به نوستالژی و حدیث نفس کرده است. با این



نمای عمومی یا همسر و دخترش وداع می‌کند. او همراه با رفتن این دو عزیزش، شعری کودکانه را با خود زمزمه می‌کند: «اسب سفیدم خیلی قشنگه، وقتی که راه میره، این جور صدا میده: پی‌تی‌کوی...». اما حالت خواندن این شعر کودکانه و محل شنیده شدنش، آن قدر کنایه‌آمیز است که ما ناخودآگاه یاور می‌کنیم که باید این اسب سفید رویایی را دفن کرد. آمدن نوشته «پرواز کرد» بر روی تابلوی اغاذهات سالن پرواز، می‌تواند ما به ارای عیسی این تلقی ذهنی باشد. در طول مسیر بازگشت حامد به خانه‌اش نیز تصنیف قدیمی و خاطره‌انگیز «دل دیوانه» با صدای ویگن را از پیش اوسیل او می‌شنویم. ما از حال و هوای این تصنیف و وضعیت منتقل حامد در داخل تومبیل، می‌توانیم به تصویری بی‌واسطه از آینده و حال او برسیم (با تو رفتم، بی تو باز آمدم...) پس از بازگشت حامد و توقف اتومبیلش جلوی خانه، برگ زردی روی شیشه جلوی تومبیل می‌افتد و سروسک جامده نازی نیز به چشم می‌خورد. در این جا نیز رنگ زرد برگ خشک

پاییزی، بر رنگ صورتی عروسک غلبه می‌یابد و اجازه به خودنمایی «رویا» نمی‌دهد.

از این جا به بعد، ما با مهندس پرواز اخراج شده‌ای سروکار داریم که گویی بال‌هایش را کنده‌اند و در چار دیواری خانه گروبی دایمی‌اش، خود را محبوس کرده و دل به یاد و خاطرات همسر و دخترش، سپرده است. قاعدتاً این شخصیت باید آن قدر جذاب و تأثیرگذار باشد که بتواند تماشاگر بدقلق این دوران را، ۹۲ دقیقه در سالن سینما نگه دارد. پوراحمد سعی داشته تا با حفظ توازن ریتم و استفاده درست از موسیقی و بازسازی و بازخوانی بعضی از تصنیف‌های قدیمی ایرانی و ارائه یک بازی حسی و کم و بیش متفاوت از محمدرضا فروتن و هویت بخشیدن به فضا و موقعیت صحنه و اشیاء، زمینه را برای ترغیب و جذب هر چه بیشتر بیننده فراهم کند. جدا از کارگردانی سخجیده پوراحمد و محاسنه دقیق مجموعه نماهای هر صحنه، می‌توان گفت که نئوپن فیلم به‌وسیله خود او، نتیجه مثبت داشته و ایجاز تصویری چشمگیری در کلیت فیلم، مشاهده می‌شود. یکی از ویژگی‌های بارز شب یلدا، عناصر بودنش است. کیومرث پوراحمد به طور غیرمستقیم و با لحنی کنایه‌آمیز و بدون توسل به شعار، موضع‌گیری عناصر اجتماعی‌اش را به صور گوناگون نشان می‌دهد. ما از طریق حامد احمدزاده، در فضا و موقعیتی تردیدآمیز و پرسه‌نقاهم قرار می‌گیریم و به از خودبیگانگی و بی‌هویتی آدم‌ها و سست شدن ریشه‌ها ایمان می‌آوریم. این نوع حس و باور تلخ و تردیدآمیز، در نگاه حامد به همسرش، ارتباط اولیه حامد با پریا، برخورد حامد با آن مامور نیروی انتظامی و رفتار بی‌بی با پسرش حامد، جاری است.

حامد سردی که حامد در آن انزوا گرفته، از پای بست ویران است، سقف این خانه هیزمان با سال نو فرو می‌ریزد و از شوفازش بخار و لجن بیرون می‌زند و خود این محیط، همواره در معرض تهاجم باد و باران و رعد و برق قرار دارد. پوراحمد در این فضای دل‌مرده و ماتم‌زده، به فیلم و تصویر پناه می‌آورد تا خود و اشیای از جنس خودش را تشکیل بخشد. این واسطه‌های منطبق با دغدغه‌های درونی فیلمساز، هم دنیا و حس نوستالژیک و هم کنتراست و واقعیت. یعنی یک دوران اجتماعی ملتهب و پرشتاب را به ثبت می‌رساند. حامد از طریق این رسانه، به گذشته گم‌شده در غبارش رجعت می‌کند و با همسر و دخترش بازی روابط برقرار می‌کند تا زمزمه‌های آنها زبان حال و باشند... من دیگه بچه نمی‌شم، دیگه بازیچه نمی‌شم / با تو رفتم بی تو باز آمدم، از سر کوی او دل دیوانه / پنهان کردم در خاکستر غم، آن همه آرزو دل دیوانه...!

در اسرائیلی که مادر حامد می‌گویند از مهتاز این مملکت نرفت، از این خونه رفت، پوراحمد بستر مناسبی را فراهم می‌کند تا زنی جایگزین مهتاز شود و به این خانه گرما بخشد.

ریخته شدن خون دست پریا بر روی انود و نقش ویولن که قبلاً خون دست حامد بر رویش چکیده بود، بیانگر هم‌عهد شدن آنها و شروع ششی دوباره است.



پریا